

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

چند تا احتمال دادند صدقه دادن، به حاکم دادن، حفظ کردن، یا اینکه اصولا مجهول المالک مال امام (ع) است. بر می گردد به امام سلام الله علیه.

احتمالاتی دادند دیگر بد بحثی هم نیست انصافا بحث خوبی است. ابتلاء هم زیاد است و مخصوصا چون به این مناسبت عده ای از نکات و لطایف توش هست، من متعرض این بحث شاید کمی تفصیل بیشتری بشوم.

رأی اولی را که ایشان آوردند این که مال امام (ع) باشد. فرمودند در روایت ابن ابی یزید، اینجا ابن ابی یزید، داود بن ابی یزید، والله ما له صاحب غیری، البته این روایت را ایشان نقل به مضمون کردند. ایشان روایت را آوردند، بعد هم فرمودند و فيه اولاً، ان الرواية ضعيفة السند، بیان ضعف سند را فرمودند روی چه جهت، درحاشیه شان هم ندارند.

و بعد فرمودند ورد فی قضیة شخصیه، درست است این مطلب که روایت قضیه شخصیه است. فلا تكون مستنداً لكبرى كلیه؛ بعد فرمودند که من المحتمل ان يكون المال فی تلك الواقعة مفقوداً من الامام نفسه؛ واقعا این که امام (ع) می فرماید والله ما له صاحب غیری، واقعا مال خود امام (ع) بوده است. فیکون حلفه علیه السلام فی محله، این که قسم خوردند والله، این در محله.

البته این تعبیر فیکون حلفه فی محله، به نظرم انشاء الله از اغلاط چاپخانه باشد. شأن مرحوم استاد و حتی مرحوم مقرر اصولا اجل از این است که این تعبیر را، خب معلوم است حلف امام (ع) فی محله است، امام (ع) که قسم دروغ نمی خورد. نمی دانم مگر چیز دیگری مراد ایشان بوده، و الا این که خیلی عبارت مفتضحی است. من عمدا خواندم امروز که، حتما احتمالا چیز دیگری در ذهنشان بوده، حالا من توضیحش را عرض می کنم.

احتمالا چیز دیگری در ذهن مبارکشان بوده، خیلی تعبیر زننده است، فیکون حلفه علیه السلام، یک علیه السلام هم دارد، فیکون حلفه علیه السلام فی محله. تصور چنین مطلبی که امام (ع) مثلاً خدای ناکرده قسم غیر فی محله بخورد، این قابل تصور نیست و دیگر حتما یک جایی اشتباه شده، بعد تأدیه معنا شده و الا شأن امام (ع) اجل از این حرف هاست.

بعد هم نوشتند و اما امره علیه السلام بتقسیم ذلک المال فلعله دفع للتهمة عن نفسه؛ شأن امام(ع) از این جهت هم اجل است. حالا آن فرض کنید آدم احمقی هم آمده این حرف را زده، یعنی آن کسی که گفته، چون در روایت دارد که جاء رجل الى ابی عبدالله، اسم آن رجل برده نشده، حالا فرض کنید آن آدم احمقی هم بوده، شأن امام(ع) اجل است که دفع تهمة از نفس خودشان بکنند به خاطر یک مرد نادان.

او احسان منه الى الفقرا، خب همین درست است. امام(ع) فرمودند مال من است، برو تقسیم بکن بین فقرا. این درست است، این که دفع تهمة عن نفسه، حالا این مثلا یک شخص عادی باشد، می شود ایشان مثلا این جور تعبیر بکنند. بحث امام معصوم(ع) است، خود امام معصوم(ع) این تعابیر مناسب نبوده است.

بعد هم فرمودند و یحتمل ان یكون حلفه الا ان مال له لعلمه بموت مالک و انه لم یتک وارثا غیر الامام؛ به هر حال می خواهند بگویند که می دانستند مال، مال ایشان است. و یحتمل این البته یحتمل، و یحتمل ان یكون مال المذكور من صفو دار الحرب الذی هو خاص للامام؛ شاید جزو صفو مراد انفال است. صفو یعنی برگزیده. عرض کردیم این یک متعارف هم بوده، اختصاص به اسلام ندارد. اصولا در جنگهایی که در جاهلیت هم بود، مالی که خیلی برگزیده بود، این را دیگر تقسیم نمی کردند. مثلا اسب خیلی خوبی بود یا غلام خیلی خوبی بود، یا کنیز خیلی خاصی بود، یا یک تکه جواهر مخصوصی بود که اصطلاحا به اینها می گفتند صافی یا صواف به اصطلاح، صواف الملوک، جمع صافی است. یا به تعبیر ایشان صفو دار الحرب. این را در اصطلاحات ما بله، به اصطلاح صفو هم می گویند، صواف هم می گویند، انفال هم می گویند. در آن شعر جاهلی هم خواندیم برایتان، آنجا هم تعبیر به صفایا کرده است. این شعر جاهلی را چند بار خواندیم، خطاب می کند به آن امیر، پنج تا از اقسامی که در باب غنیمت بود، جنگ می رفتند، پنج تایش اختصاص به حاکم داشت، بقیه رابه نحو مساوی بین رزمنده ها به اصطلاح بین جنگنده ها تقسیم می کردند. این پنج تا در این شعر شاعر در یک بیت آمده. لک المربع منها، ضمیر منها به غنائم بر می گردد. مربع هم یعنی بیست و پنج درصد. این در اسلام شد خمس، بیست درصد.

در جاهلیت در قبل از اسلام یعنی در حکم جاهلی بیست و پنج درصد مخصوص حاکم بود یا امیر بود، اما در اسلام شد بیست درصد. لک المربع منها و الصفایا، صفایا همین است که ایشان دارد صفو دار الحرب. اینجا صفو دارد، صواف هم داریم، انفال هم داریم، عبارات مختلفی داریم. این و الصفایا مراد این است. لک المربع منها و الصفایا و حکمک و النشیطة و الفضولوا، این سه تای دیگر است. حکمک اگر حاکم گفت این مال من باشد، تقسیم نشود، این هم مال حاکم می شد.

نشیطة هم به معنای گمشده است، در اینجا نشیطة به معنای گمشده است. چون گاهی اوقات اگر غنایم را می آوردند تا یک جایی که محل زندگی شان بود، ممکن بود یک گوسفندی، تکه طلایی چیزی در راه گم بشود. بعد که تقسیم می کردند این پیدا می شد. مثلاً سه هزار نفر شرکت کردند، دیگر بخواهند باز این یک تکه را بین سه هزار نفر تقسیم بکنند، خیلی جور در نمی آمد. می دادنش به حاکم. دیگر هر چه گیر می کرد می دادنش به حاکم.

و الفضولوا، فضول هم یعنی زوائد، حالا در مقابل صفایا، گاهی اوقات مثلاً تقسیم می کردند یک تشکی یا چیزی که کم ارزش هم بود، دیگر قابل تقسیم نبود، یک تکه موکتی، فرش که اگر بخواهند به سه هزار تقسیم بکنند، دیگر قابل تقسیم نبود. این را هم اصطلاحاً فضول می گفتند. این پنج تا عنوان بود که در طبق فقه جاهلی به اصطلاح بعضی، بر می گشت به حاکم در غنائم. در خصوص غنائمی که با جنگ، اموالی که با جنگ به دست می آوردند اصطلاحاً غنائم می گفتند. این را اصلی اولی اش این بود که بین جنگنده ها و رزمنده ها تقسیم بکنند، لکن پنج قسمت را جدا می کردند.

لک المربع منها و الصفایا و حکمک و النشیطة و الفضولو

بله من صفو دار الحرب الذی هو خاص للامام علیه السلام و من الواضح انه مع هذه الاحتمالات لا یبقی مجال لاستدلال بهذه الروایات علی المقصود. درست است...

س: چه نسبتی است بین صفایا و حکم

ج: صفایا اصلاً خودش فی نفسه مال های ممتاز، حکم نه فرض کنید یک اسب عادی است، می گوید این مال من باشد. اسب عادی است مشکل ندارد تقسیم بشود.

س: خب این همان صفایا است دیگر

ج: نه اسب عادی، یک تکه طلای عادی،

س: صفایا همان صفوه نیست مگر؟

ج: نه صفایا یعنی مال های ممتاز، اموال برگزیده؛ یعنی مثلاً یک اسب خیلی عالی که این قابل تقسیم نیست. یا یک در خیلی بزرگی است

یا مثلاً یک الماسی مثل همین کوه نور و دریای نور و اینها، یک قطعه بزرگی است که نمی شود تقسیمش کرد، تکه تکه اش کرد.

می گویند که وقتی وارد طاق کسری، چون این طاق کسری که الان بقایایش هست، که خیلی خب با عظمت است، طاقی که خود انوشیروان به اصطلاح، همین مدائن، سلمان پاک است، عربها هم هنوز به آن سلمان پاک می گویند. در عراق حدود بیست کیلومتری جنوب بغداد. عرض کنم که این به قول امروزی ها حال می گویند، یک اتاق بسیار بزرگی بود، سالن بسیار بزرگی بود برای نشستن. آن وقت این دستور داده بود این اتاق به این بزرگی را یک دانه فرش حریر بافته بودند همان جا به اندازه همان؛ یعنی به کل آن سالن یک فرش بود، یک فرش حریر...

این مسلمان ها که آمدند گرفتند، یا به قول آقایان عربها که آمدند گرفتند، نفهمیدند با این حریر چه کار کنند؟ تکه تکه اش کردند. به هر کسی از رزمنده ها به اندازه یک کف دست رسید. این جوری ... این صفایا یعنی این. یعنی این را تکه تکه نکنید. این را در اختیار حاکم قرار بدهید. می گویند یک نفر از این افراد بعدها تکه خودش را فروخت به دوازده هزار درهم. حالا آن چه بوده، خدا می داند.

علی ای حال کیف ما کان اگر این قصه ها راست باشد. این مطالبی بود که در اینجا مرحوم آقای خویی البته این احتمالات قبل از آقای خویی در کتابهای دیگر مثل مرآة العقول و اینها هم آمده، این احتمالات داده شده است.

من فکر می کنم آن اشکال شاید اینها نبوده که حالا آقای خویی البته هست این اشکالات ایشان وارد است انصافا درست است. لکن مشکل کار بیشتر این است که مرحوم کلینی که اصل این حدیث است، این حدیث را در باب لقطه آورده است. خود مرحوم کلینی، بعد هم در کتاب معیشه، لقطه را در باب معیشه، باب اللقطة و الضاله، بعد هم مرحوم صدوق که بعد از ایشان است، ایشان هم در باب لقطه آورده است.

این که صفو دار الحرب باشد و از این حرف ها، خیلی بعید است؛ یعنی این توجیهاتی که گفتند، بله مرحوم صدوق یک تعلیقی هم دارد که آن دیگر مشکل تر کار دارد. بعد مرحوم صدوق می گوید که مراد این روایت بعد از یک سال تعریف کردن است. این که امام (ع) می فرمایند بعد از تعریف یک سال است. مرحوم کلینی لا اقل این تعلیق را ندارند؛ چون روایت این است که شخصی به امام (ع) می گوید من یک چیزی پیدا کردم که اگر من مالکش را پیدا کنم، اصبت مالا، تعبیر اصبت دارد، نه اینکه الطقت، مثلا اصبت، اگر پیدا کنم می دهم، حضرت فرمودند می دهی؟ گفت بله، فرمود که این مال من است، من مالکش هستم. ما له صاحب غیری. حالا قسم دارد. در کتاب کافی این است، انا و الله، در کتاب کافی. در کتاب صدوق دارد لا والله، به جای انا دارد لا و الله، ما له صاحب غیری. در کتاب کافی است دارد که انا و

الله ما له صاحب غیری. این قسم امام (ع) در اینجا آمده، بعد هم حضرت فرمود که تو حتما اگر بگویم مصرف می کنی؟ گفت بله، گفت بروید تقسیم بکنید بین مومنین اخوانتان.

باز در کتاب کافی دارد فقسّمته بین اخوانک، ظاهرا همین راوی حدیث داود بن ابی یزید می گوید من گرفتم تقسیم کردم. ظاهرش این طور است. در کتاب فقیه دارد فقسّمه بین اخوان، صیغه غائب آورده است.

علی ای حال یک مقداری متن فقیه با متن کافی فرق می کند. لکن هر دویشان در باب لقطه آوردند. بعد هم تعریف سنه دارد.

س: لقطه به یک معنا همان مجهول المالک است دیگر

ج: نه دیگر فرق می کند. حالا بعد انشاء الله چون صفحه این کتاب آقای خویی صفحه بعدش نه، دو ورق بعدش، بیشتر از دو ورق،

بله، صفحه ۵۲۴ بحث فرق مجهول المالک و لقطه را می گویند، ما همان جا می گوئیم اگر صبر بفرمایید در همان جا می گوئیم.

روشن شد آقا؟ و باز چیز عجیب این نکته ای است که مرحوم صدوق دارد که بعد تعریف السنه. این بعد تعریف السنه، یعنی این هم

لقطه بوده، مال امام (ع) هم نبوده، مال غیر امام (ع) بوده است. و این دو بزرگوار ازش تعریف لقطه فهمیدند اصلا مجهول المالک نفهمیدند.

عرض کردم این حدیث را آقایان اینجا در مجهول المالک آوردند، خب عده زیادی از فقهای ما اختصاص به مرحوم شیخ هم ندارد، این

حدیث را ازش مجهول المالک فهمیدند.

این راجع به این حدیث اجمالا. حالا این توضیحاتی که ایشان فرمودند. البته خب احتمالش هست این احتمالاتی که ایشان فرمودند

درست است.

آیا حدیث هم واقعا در لقطه است؟ توش دلالتی ندارد. دارد اصبت مالا توش ندارد که پیدا کرده، لقطه، برداشتم از مثلا خیابان یک

مالی. این اصبت صادق است. عرض کردم مثل این که کسی برود در خانه اش ببیند یک گوسفند آمده در خانه، در خانه اش هم باز بوده

گوسفند همین جور آمده، راه دیگری هم ندارد، کسی هم نیامده

س: مناسبتی هست بین لقطه و مجهول المالک از این باب آورده

ج: خب احتمالات است دیگر همه اش احتمالات

.....
علی ای حال این روایت مبارکه را الان که محل کلام ماست، یک مقداری ایشان فرمودند، البته این نکته شاید هم مراد آقای خویی در درس همین بوده، خوب تقریر نشده است.

و آن نکته یک ظرافتی دارد. این که امام (ع) می فرماید والله ما له، یا انا والله، یا لا والله، چون دو جور است؛ ما له صاحب غیری، نکته این است که چرا امام (ع) قسم خوردند، نه اینکه قسم امام (ع) در محل است، این که معلوم است قسم امام (ع)، چرا امام (ع) قسم خوردند؟ یعنی به عبارت دیگر من می خواهم این را عرض کنم.

در اینجا دو احتمال کلی است؛ یکی اینکه امام (ع) متعرض بیان حکم مسئله باشند که اصولا مجهول المالک را باید داد به امام. این حکم مسئله یا به قول آقایان فتوا.

یک مقام، یک مقام تشخیص خارجی است. که مالک این مال کیست؟ خوب دقت بکنید. بحثی که الان مطرح است، این است که خودت قسم خوردن اصولا مناسب با بیان حکم نیست. متوجه شدید چه می گویم؟ متعارف نیست نه امام معصوم (ع)، فقیه، بیاید قسم بخورد برای حکم الهی. مثلا والله بالله که نماز جمعه بر تو واجب است، یا، خب این که قسم ندارد که فتوا این است که واجب است، والله بالله چیست؟ چرا به خدا قسم می خوری؟ اصلا قسم خوردن، خوب دقت بکنید، در عرف فقها نه عرف امام (ع) نه عرف عام، خوب دقت بکنید، نه عوامانه، در عرف فقها متعارف نیست در بیان حکم کلی الهی کسی قسم بخورد. خب حکم الهی این است دیگر. این که قسم ندارد که.

لذا شاید هم آقای خویی مرادشان این بوده؛ یعنی تنبیه آقای خویی درست است. آقای خویی می خواهند بفرمایند که چون قسم خورده، پس از این بفهمیم که قصه، قصه خارجی است نه فتوا نه حکم کلی. یعنی تشخیص این مال است. دقت فرمودید؟ این نکته ایشان لطیف است. می گویم بد عبارت بیان شده. این نکته با شرح بنده خیلی نکته لطیفی است. نه وجه شأن امام (ع)، نه حلقه علیه السلام فی محله؛ یعنی مراد ایشان این بود که این قسم در اینجا متعارف نیست فقیه حتی غیر امام اختصاص، روشن شد؟ متعارف نیست فقیه برای بیان احکام الهی قسم بخورد. حکم الهی که قسم ندارد، خب نماز بر تو واجب است. یا قسم ابوالفضل بخورد، به ابوالفضل قسم نماز صبح بر شما واجب است. این متعارف نیست. ممکن است عوامی باشد، فرض کنید یک منطقه ای که خیلی عوام هستند، اما این متعارف نیست.

ج: بعید است باز هم می گوید نه، چون می گوید ما له صاحب غیری؛ قسمش روی صاحبش است. به ذهن من می آید نکته ای را که آقای خویی تبه فرمودند نکته درستی است، لکن تقریبش این تقریبی است که من عرض کردم. یعنی سیاق کلام این است که امام (ع) در مقام بیان مالک این مال هستند، نه در مقام بیان حکم مجهول المالک که يعطی للامام. این دو تا بحث است.

یک دفعه حکم کلی است که الان در این جا بحث کردیم. که اصولا مجهول المالک باید داده بشود به امام. این حکم کلی. روشن شد؟ یکی در مقام خارج است. این مالی که الان در خارج است این صاحبش کیست؟ این والله ماله انا والله ما له صاحب غیری، این قسم برای تأکید این مطلب است که این مال من است. این مال، مال من است. قسم در اینجا مناسب است. قسم در اینجا حالا به طرف هم ممکن است به قول ایشان اهل سنت باشد. قسم در اینجا هم مناسب است. انصافا جای قسم دارد. یعنی به نظر من محل قسم خوردن در حقیقت عبارت است از امر خارجی، تشخیص مالک.

س: دیگر جزئی می شود به درد استدلال نمی خورد

ج: نمی خورد.

و واقعا هم شاید مال خاص امام (ع) بوده، همان احتمال اول ایشان. ما که خبر نداریم قصه شخصیه است که. این که صفو المال و فلان، نه اصلا واقعا امام (ع) می شناختند. طرف اگر قسم نمی خوردند شاید باور نمی کرد. فرمود خدا شاهد است این مال من است. مخصوصا اگر حالا فرض کنید مثلا در مکه پیدا کرده، سوال را در مدینه می کند.

س: قسم مکروه است ائمه (ع)

ج: حالا آن بحث دیگری است. شاید طرف به قول ایشان سنی بوده است.

س: خیلی مهم بوده این یعنی؟

ج: نه می خواستند مصرف بشود این طبق، چون این آمد گفته بود که من حاضرم تا بفهمم مالکش کیست، بدهم. حضرت فرمود واقعا همین طور است؟ تو قاصدی؟ گفت بله قطعا همین طور است. حضرت فرمود والله من مالکش هستم. خب ممکن است اصلا مال شخصی حضرت باشد.

س: لسان موضوع است حضرت می خواست حکم را بکند

ج: خلاف ظاهر است. با قسم حکم گفته نمی شود. یعنی متعارف نیست با قسم

س: لسان موضوع چرا وقتی به لسان موضوع می گوید این مال من است، یعنی باید به امام داده بشود.

ج: این موضوع نیست حکم نیست که

معلوم است اگر چیزی مال من است باید به من بدهند، مال شماست به شما بدهند. این دیگر چیزی ندارد که. قسم در این نمی خواهد

که. ملک مالک را به او دادن که قسم نمی خواهد. من مالکش هستم قسم می خواهد.

علی ای حال آنچه که الان به ذهن ما می رسد، و العلم عند الله این نکته به نظر من نکته لطیفی است. حالا تحلیل چه بکنیم، آن بحث

دیگری است. که این را نباید حمل بکنیم بر حکم کلی.

مضافا به اینکه خب مجهول المالک یک امر کثیر الدورانی است در زندگی ما. نمی شود با یک روایت واحده ای که ابهام دارد، بگویم

مجهول المالک کلا مال امام (ع) است. اصلا باید داده بشود به امام. به امام معصوم علیه السلام.

خیلی بعید است. انصافا با یک روایت واحده یک مسئله ای که کثیر الدوران است، غیر از این هم نیست. منحصر به این است.

س: حجت تمام باشد چه مشکلی دارد؟

ج: نیست حجت به این مقدار تمام نیست.

س: نتیجه واحد است چون آن را هم امام (ع) میفرماید برو تقسیم کن بین فقراء

ج: چون مال شخصی شان بوده

س: در حالتی هم که مال امام (ع) نباشد میفرماید بده به فقرا

ج: آن ولایت است.

س: استاد ان ارض کلها للامام چه؟

ج: عرض کردم آن بحث ولایت است. الان عرض کردم.

یک دفعه می‌گوییم ارجاع به امام (ع) به عنوان ارجاع به حاکم، این خب ولایت است. به حاکم هم داده می‌شود. یک دفعه می‌گوییم نه امام (ع) می‌فرماید مال من است. مال امام معصوم (ع) است. این بحث دیگری است دیگر. مثلاً بگوییم این الان هر چه مجهول المالک است مال بقیه الله (ع) است. اگر فقیه هم می‌خواهد در آن تصرف کند به عنوان ولایت، به نیابت عامه مثلاً، این غیر از این است که بگوییم نه خود فقیه به عنوان ولی است به آن ولی داده می‌شود. او بگوید من مالکش هستم، ممکن است در آنجا بگوییم چون مال بقیه الله (ع)، وصیت بکند تا به بقیه الله (ع) برسد. من باب مثال می‌خواهم عرض کنم.

س: استبعادش کجاست؟

ج: استبعادش این است که چنین مطلبی خب مطلب عام البلوایی است، شیعه به آن مبتلا است. خب هر جا مجهول المالک باشد ببرد پیش امام (ع).

س: خب باشد ببرد.

ج: خب نشده عملاً نیست خب. ببرد که اشکال ندارد، اگر می‌بردند که ما حرفی نداریم که. با این روایت واحده چنین مطلبی نمی‌شود اثبات کرد. مضافاً که تعبیرش هم این نیست. تعبیرش این نیست که هر جا مجهول المالک است، یک سوالی کرده من مالی پیدا کردم، امام (ع) می‌فرماید صاحب آن من هستم. خب این چه تعبیری دارد که کل مجهول المالک باید به امام معصوم (ع) برگردد، ملک امام معصوم (ع) است؟ این را که نمی‌شود از روایت درآورد.

علی ای حال به لحاظ سند ایشان اشکال فرمودند. البته به نظرم می‌آید شاید آن وقت مثلاً مراجعه نکردند، این روایت الان در کتاب این وسایل چاپ جدید نگاه بکنید، باب ۷ کتاب لقطه، من همان چاپ مرحوم آقای ربانی را نگاه کردم. این قسمت‌هایش هم دقیق نیست مال ایشان نبوده دقیقاً.

س: امام (ع) نمی‌خواهند آموزش بدهند که در اثبات لقطه صاحب لقطه قسم بخورد؟

ج: نه، آن بحث دیگری است اصلاً. آن بحث دیگری است که صاحب لقطه قسم می‌خواهد یا نمی‌خواهد.

عرض کنم حضور با سعادت شما که در کتاب این چاپی که من دیدم از وسایل دارد، مرحوم کلینی این حدیث را آورده. عن احمد بن محمد، تعبیر ایشان احمد بن محمد است در کتاب وسائل که من دیدم. باب ۷ لقطه را نگاه بفرمایید، این چاپ جدید را نشد نگاه بکنم.

س: احمد بن محمد

ج: آنجا هم احمد بن محمد است؟

س: بله

ج: پس این معلوم می شود مشکل دارد. یکی

س: آقا قبلش محمد بن یحیی ندارد؟

ج: چرا بحثم سر کلمه احمد بن محمد است نه محمد بن یحیی. می دانم چرا

علی ای حال ما عرض کردیم احمد بن محمد عند الاطلاق چون در این طبقه دو نفر هستند. هم برقی هست هم اشعری هست. لکن به قرینه محمد بن یحیی منصرف است به مرحوم اشعری که از اجلای اصحاب است.

س: در کافی استاد محمد بن احمد است

ج: بله، در کتاب کافی مطبوع، محمد بن احمد است. من خیال کردم نسخه و سائلی که چاپ شده آن خطا دارد. چون دو تا نسخه وسایل هست، مخصوصا این نسخه چاپ جدید که نسخه مصححه خود مرحوم صاحب وسائل در اختیارش بوده، مصححه به اصطلاح نسخه ثالثه ایشان در اختیار ایشان بوده، در نسخه و سائل معلوم می شود که احمد بن محمد بوده به هر حال. و عرض کردیم مشکل ندارد، نسخه ای که ایشان از کافی داشتند، در آن نسخه احمد بن محمد بوده است. اما در نسخه ای که ما الان از کافی داریم محمد بن احمد است.

س: احتمال سهو است

ج: بله احتمال سهو است.

و قرائن هم با همان محمد بن احمد می خورد. عرض کردیم کتابی است به نام نوادر الحکمه که کرارا اسمش را بردم و واضح است به نظر من هم تا دیدم احمد بن محمد از کتاب و سائل، خودم احتمال دادم اشتباه باشد، اصلا ندیده بودم. بعد دیدم نه کافی محمد بن احمد دارد. به ذهن خودم به حدس خودم هم باید محمد بن احمد باشد نه احمد بن محمد.

به هر حال محمد بن احمد صاحب کتاب نوادر الحکمه کتابی است معروف، عرض کردیم کرارا و مرارا در قم که اصحاب از آن نقل کردند.

در این کتاب، این روایت را از کتاب نوادر الحکمه آورده است. و طبیعتا خود کتاب نوادر الحکمه من حیث المجموع کتاب معروفی بوده، مشهور بوده، خود ایشان هم حدیث شناس است. اما من حیث المجموع کتاب از نظر ارزش علمی درجه دو و سه است؛ یعنی خیلی ارزش علمی اش کذا نیست.

به هر حال در کتاب نوادر الحکمه آورده از شخصی به نام موسی بن عمر. من احتمال می دهم آقای خوبی که در آن وقت اشکال کردند، اشکالشان به خاطر موسی بن عمر باشد که در این طبقه مثلا مجهول حسابش کردند، و قبول نکردند که مثلا، لکن ظاهرا در معجم با تأملاتی که در معجم می شود ظاهرا ایشان موسی بن عمر بن یزید بن ذبیان صیقلی یا موسی بن عمر صیقل حساب کرده باشند. و آن را نجاشی توثیق کرده، موسی بن عمر را.

س: قبل از رجالی شدنشان فرموده دیگر

ج: به قول شما قبل از رجالی شدن

علی ای حال ظاهر عبارت ایشان در آن معجم ظاهرش این است که در این طبقه این شخص را به عنوان موسی بن عمر صیقل شناختند. عرض کردم تا آنجایی که اسمش آمده، موسی بن عمر بن یزید بن ذبیان صیقل، با ذال اخت الدال، بعدش هم ب بعدش یاء الف و نون ذبیان. علی ای حال کیف ما کان من فکر می کنم این مطلب را ایشان قبل نوشتند. البته اضافه بر اینکه حالا موسی بن عمر صیقل توثیق شده، چون از کتاب نوادر الحکمه است این روایت، خوب دقت بکنید، و عرض کردیم مرحوم ابن الولید یک تنقیحی یا یک غربالگری برای این کتاب انجام داده است. البته این معنایش این نیست که هر چه ابن الولید فرموده باشند، مرحوم کلینی قبول کرده باشند. به هر حال ایشان عده ای به نظر من چون صحبتی بوده، جمع شده روایاتش اینها، چیزی در حدود دو هزار و پانصد تا این روایت داشته باشد کتاب نوادر الحکمه.

خوب دقت بکنید، جمع کردن این کتاب الان مشکل ندارد. چون ما از صاحب این کتاب یعنی محمد بن احمد، غیر از نوادر الحکمه، فعلا معلوم نیست کتابی داشته باشیم.

س: یعنی غربال شده اش این مقدار است؟

ج: نه کلش، همین که الان دست ما رسیده است. آن که الان مجموعاً متفرقات در جای متفرقه هست، حدود ۲۵۰۰ تا است به نظرم. چون صحبت بوده سالهای قبل که این جمع آوری بشود، تنظیم بشود، ترتیب پیدا بکند. کار خوبی است بازسازی بشود کار بسیار خوبی است کتاب نوادر الحکمه.

س: غریبال شده اش به چه مقدار رسیده؟

ج: الان دقیقاً نمی توانیم بگوییم چون اصل کتاب کاملاً واضح نیست. بعضی از مواردی که ایشان استثنا کرده هنوز هم هست در کتاب. به هر حال ایشان یک مواردی را از روایت استثناء کردند، به قول امروزی ها سانسور کردند. حذف کردند، یک مقداری را حذف فرمودند و قبول نکردند. این روایت جزو حذفی های ایشان نیست. روشن شد چه می خواهم بگویم؟ یعنی ایشان حذفی هایش را به راه مشایخ آورده، این توضیح را من دادم. نحوه حذف ایشان از راه مشایخ است. حذف ایشان به کل سند نیست. فقط همان اول سند. یعنی اول سند بعد از خود صاحب کتاب. مثلاً نوشته ما کان فیه عن سهل بن زیاد، استاد ایشان، ما کان فیه عن فلان، فلان، اسم برده است. اسم موسی بن عمر نیست، نه صیقل نه موسی بن عمر مطلق. اسم آن آقا نیست. و لذا مرحوم وحید بهبهانی به همین نکته تمسک کرده گفته ایشان ثقة است، چون حذف نشده است. که عرض کردم یک مبنایی است که تقریباً ابتدائاً به صورت مجمل بعد یواش یواش در رجال وارد شد که همچنان که استثناء علامت تضعیف است، عدم استثناء علامت توثیق است. این بحثی مطرح کردند، گفتند اینجا چون استثناء نشده، موسی بن عمر، جزو این محذوفین نیست، پس ثقة است. دقت کردید؟

پس بنابراین حالا ممکن است شما بگویید عدم استثناء نهایتش قبول روایت است؛ یعنی این روایت قابل قبول است. نه به معنای این باشد که این شخص ثقة است. حالا به هر حال اینجا معلوم می شود که مرحوم کلینی و مرحوم ابن الولید با هم اتفاق نظر پیدا کردند. خلاصه مطلب. خلاصه مطلب این دو بزرگوار چون عرض کردیم این دو تا با هم اختلاف دارند. معلوم شد در این روایت که در کتاب نوادر الحکمه بوده، این دو بزرگوار اتفاق نظر پیدا کردند.

هم کلینی قبولش کرده و آورده، هم مرحوم ابن الولید قبول کرده، چرا؟ چون استثناء نکرده است. خوب دقت بکنید. نمی خواهم بگویم عدم استثناء دلالت بر توثیق می کند، لا اقل روایت را حذف نکرده. لا اقل این طور است. و اقوی شاهد بر این مطلب این است که صدوق هم آورده است. چون عرض کردیم صدوق آینه تمام نمای ابن الولید است. پس آوردن صدوق هم روشن شد.

فقط اشکالی که ما داریم متن صدوق در یک قسمت‌هایی با متن کلینی فرق می‌کند. احتمالا اختلاف نسخه نوادر الحکمه باشد. مثلاً در همین جا دارد لا والله، ما له است، این در نسخه صدوق. در نسخه کلینی انا والله به جای لا، انا؛ انا والله. ما له صاحب غیری و یک دو تا نکته این طوری دارد که خب احتمالا اختلاف نسخه مرحوم شیخ صدوق باشد.

پس بنابراین شما را برگردانیدیم به اول قرن چهارم در قم. و این کتاب در نیمه‌های قرن سوم تألیف شده، این حدیث توسط کتاب نوادر الحکمه در قم آمده است. در وقتی که در اول قرن چهارم تصحیح و تنقیح احادیث و حذف و کم و زیاد شروع شده، هر دو بزرگوار قبولش کردند. هم مرحوم کلینی آن را قبول کرده هم مرحوم ابن الولید. کلینی که واضح است، در همان باب آورده، ابن الولید هم به خاطر اینکه اسم موسی بن عمر جزو استثناها نیست.

از آن طرف هم صدوق آورده. مخصوصاً از عجایب کار این است که دارد روی الحجال، و ایشان به حجال طریق ندارد. روشن شد چه قدر ما نکته گفتیم که یک... چون الان بنای اصحاب این است که این روایتی را که مرحوم صدوق به ایشان طریق ندارد، اینها مرسل است. با این تنقیحی که ما عرض کردیم معلوم شد که صدوق این را از کتاب نوادر الحکمه گرفته است. و از آنهایی است که مرحوم صدوق مرحوم ابن الولید استاد ایشان حذف نکرده. با این مقارنه ما فهمیدیم و الا به حسب ظاهر مرحوم صدوق به ایشان، البته بعضی در این جور موارد یک وصله پینه‌هایی می‌کنند، یک طریقه‌ای از این طرف و آن طرف درست می‌کنند. فعلاً دیگر وارد آن وصله پینه و شرحش و خصوصیاتش نمی‌شویم.

به هر حال پس بنابراین به ذهن ما الان این طور می‌آید که این روایت را در حقیقت مرحوم صدوق ولو الان گفته روی الحجال و به حجال هم طریق ندارد، لکن این را می‌شود قبول کرد. چون با شاهد بسیار زنده و روشن ما و تصادفاً در کتاب کلینی هم حجال است، عن الحجال عن داود بن ابی یزید، آن که توثیق شده است. اگر موسی بن عمر را هم ما توثیق کردیم، تشخیص دادیم آن موسی بن عمر صیقل است، به نظرم موسی بن عمر صیقل را نجاشی که توثیق کرده، نگاه کنید موسی بن عمر بن یزید بن ذبیان صیقل، به نظرم شیخ هم توثیق کرده، نجاشی امروز نگاه کردم، باز هم حافظه‌ام، حافظه نزدیک ما کمی خراب شده است. باز هم می‌ترسم فراموش کرده باشم.

عرض کنم خدمت با سعادتان که آن وقت پس بنابراین یک راه دیگر هم راه وحید است. من این توضیح را دادم این خیلی نکته مهمی است. این را رویش کار نکنید. آن راه وحید این بود، ما عرض کردیم راهی که یعنی حدیث که وضعش را ما حالا آن قبلی‌هایش را گذاشتیم کنار؛ از زمان علامه منها با همتی، روش اصحاب ما رجال یواش یواش در اصحاب ما آمد، با همان کتاب خلاصه علامه. این مشکل را

چند بار گفتم، خوب دقت بکنید. انصافا با کتاب رجال کوچکی هم هست، خلاصه علامه کتاب کوچکی است. این عرض عریضی که ما از روایات اهل بیت (ع) داریم، و زحماتی که بزرگان ما کشیدند، با این کتاب رجال علامه حل نمی شود. انصافا حل نمی شود.

س: یک کتاب کبیر هم داشتند ایشان

ج: می گوید ایشان اسم می برد، یکی دو جا اسم برده، معلوم نیست چون می گویند شاید در نظر مبارک ایشان بوده که بنویسد. چون عملا که هیچ شاهی نداریم کس دیگری هم نقل نکرده غیر از خود ایشان.

س: هیچ کدام ندارد

ج: داود بن ابی یزید

س: آهان، داود یا موسی؟

ج: داود نه، موسی بن عمر بن یزید صیقل به نظرم نجاشی توثیق دارد.

س: موسی توثیق ندارد

ج: موسی بن عمر صیقل نه موسی بن عمر بزیع

س: موسی بن عمر بن یزید بن ذبیان صیقل مولا بنی نهی ابو علی و له ابن اسمعیل و به کان

ج: بنو نهید یا بنو نهیم؟

س: نهید است آقا

ج: به نظرم در معجم آقای خویی بنی نهیم نوشته، نهیمی نوشته. به نظرم این طور است.

س: هیچ صحبتی هم از توثیق ندارد

ج: ندارد؟

س: نخیر

ج: از کجا نقل می کنید، از خود رجال؟

س: از خود نجاشی عرض می‌کنم

ج: به نظرم شاید در بعضی از کتب دیگر من دیدم توثیق ایشان

به هر حال اگر توثیق ندارد این توثیق، من عرض کردم خوب دقت کنید، این از قرن هشتم، این مشکلی در دنیای تفکر شیعه شروع شد، این را من می‌تکرار می‌کنم که باید شما هم موضع گیری بکنید، یعنی بنشینید فکر بکنید، یعنی کاری را که علامه کرد، این بیست درصد روایات اهل بیت (ع) را جواب می‌داد. مشکل بزرگی بود، بعد از علامه همان راه را ادامه دادند لکن برای حل مشکل آمدند بحث جبر سند را مطرح کردند. گفتند طبق تقسیم علامه، طبق این کاری که علامه کرده حدیث ضعیف است، لکن اصحاب عمل کردند.

این بیست درصد، شد چهل درصد، چهل و پنج درصد. عده زیادی احادیث ضعیف را هم توانستند قبول بکنند. بعد از اینها یک دفعه اخباری‌ها آمدند. اخباری‌ها تمام این تشکیلات علامه را به هم ریختند. رفتند روی روایات مشهوره بین اصحاب صد در صد. دیگر بیست درصد و چهل درصد را کلهش را به هم ریختند.

س: کتب اربعه

ج: و غیر اربعه، کتب مشهوره نه فقط اربعه. آن رفتند یک دفعه شد صد در صد.

انصافش هم کار علامه ضعیف بود، هم این کار بعدی اخباری‌ها. هر دوش تند بود، نه این درست است نه آن درست است. بعد از اخباری‌ها عرض کردیم عده‌ای از علمای ما یک راه سومی را هم ایجاد کردند، توثیقات را زیاد کردند. خوب دقت بکنید. چون قدمای اصحاب امثال شهید ثانی روایات معتبر را زیاد کردند. مثل مرحوم وحید بهبهانی یک عده از افرادی که تا آن وقت شناخته نبودند، توثیق کردند. البته وحید بهبهانی هم آن مسئله جبر را قبول داشت. یعنی بحث این شد که یک مقدار روایات قبول بشود، یک مقدار افراد توثیق، مثل همین موسی بن عمر، مثالش همین است. مثل موسی بن عمر را، لذا مرحوم وحید بهبهانی راه‌های دیگری رفتند برای توثیق نه آن مقداری که در عبارات علامه بود یا در رجال نجاشی بود یا شیخ بود. و انصافش هم کار خوبی است. انصافا یعنی کار لطیفی است. نه به لحاظ این روشی را که ایشان مثلا بگوییم عدم استثناء، نه، به لحاظ اینکه انصافا منابع ما در توثیق کم است. آنچه که ما الان از روایات داریم انصافا خیلی هایشان اجل هستند از آن مقداری که حتی آنهایی که توثیق شدند انسان احساس، چند دفعه من عرض کردم، احساس می‌کنیم فوق العاده اجل هستند از این مقداری که در کتب راجع به آنها آمده است.

و خیلی را احساس می‌کنیم واقعا بزرگان هم متأسفانه توثیق نشدند. این هست، این واقعیت است نمی‌شود انکار کرد.

.....
حالا عدم استثناء اماره التوثیق، آن بحث دیگری است. اما اصل این فکر درست است دقت بکنید.

س: اگر نجاشی و شیخ یک جایی توثیق نمی کردند این

ج: یعنی معنایش این نبود که این ضعیف است.

س: چرا نمی گفتند؟

ج: گاهی اوقات احتیاج نبوده، گاهی اوقات آنها خودشان دلیل نداشتند. ما خب دلیل داریم خب.

مثلا دقت کنید این اما حالا اینکه مثلا اسم ایشان در کتاب نوادر الحکمه آمده، استثناء نشده، پس ایشان ثقة هستند. ممکن است این روش را قبول نکنیم. دقت کنید. اما به هر حال انصاف قصه هم از یک طرف خود اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین که اصل مطلب بودند، هم بزرگان شیعه در طول این مدت خیلی زحمت کشیدند. این طور نیست که با این کتاب خلاصه بشود حلش کرد. نه انصافا، نه آن طور هم که آقایان گفتند بیایم صد در صد قبول بکنیم نه این طور هم که...

و این که ما بگوییم به توثیقات اکتفا بکنیم به همان که قدما آوردند، بقیه روایتش را قبول بکنیم. آن هم مشکل است. انصافا مشکل است. حقا یقال ما وقتی نگاه می کنیم به مجموعه روایات، به فتاوی اصحاب، به تلقی به قبول، به داشتن بزرگانی مثل مرحوم کلینی، مرحوم صدوق، ابن الولید، انصافا اینها خیلی مردمان بزرگی هستند نه اینکه حالا تعبدا ما بگوییم، واقعا مردمان بزرگی هستند. و با این حرفها که ما بگوییم مثلا توثیقات برگردیم به همان مقداری که نجاشی یا شیخ فرموده، انصافا این کار، کار به نظر من در روایات اهل بیت (ع) کار درستی نیست، و کافی نیست. هم ما نیاز داریم واقعا چهره ها را دو مرتبه بشناسیم. حتی ممکن است بعضی چهره هایی که نجاشی اسم برده، باز قبول نکنیم. و چهره های جدیدی را قبول بکنیم توثیق بکنیم، و دارای شأن و منزلت بالایی بدانیم. و هم از طرف دیگر خیلی روایات را ممکن است ما به لحاظ سند توش گیر داشته باشیم، لکن شواهد قبول و تلقی بر قبول بین اصحاب زیاد است انصافا.

کما اینکه ما عرض کردیم افراد را ممکن است از چهره های مختلف بشناسیم. مثلا همین موسی بن عمر که یک تاریخچه ای عرض کردیم مثلا مثل، به نظرم آقای خویی شاید از راه کامل الزیارات یا از راه چیز مثلا توثیق کردند، تفسیر، به نظرم شاید آقای خویی توثیق کردند من حواسم رفته به نجاشی، کتاب معجم را نگاه بکنید، موسی بن عمر بن یزید ذبیان را به نظرم از راه کتاب کامل الزیارات شاید توثیق کردند، من ذهنم رفته به نجاشی.

ما راه‌های دیگر هم داریم. یعنی انصافا و بعد هم باید آن حالا بر فرض هم نتوانیم خیلی آن طور توثیق مصطلح را پیدا بکنیم، شواهد قبول را جمع آوری کنیم.

راجع به موسی بن عمر تا آن جایی که من نگاه کردم، البته در کتب اربعه که آقای خوبی استخراج فرمودند، فعلا غیر کتب اربعه را نگاه نکردم. ببینید دقت بکنید اگر دقت بکنید راوی از موسی بن عمر بزرگان قم هستند. غالبا قمی هستند مثل سعد بن عبدالله، مثل همین محمد بن احمد، راوی از ایشان. ایشان راوی از اهل کوفه است. مثل همین جا، حجال و ابن فضال و اینها. من امروز که نگاه می‌کردم در شرح حالش، غیر از این راه‌هایی که اصحاب رفتند، برای ما کاملا واضح شد که موسی بن عمر حالا هر که می‌خواهد باشد، صیقل باشد، غیر صیقل باشد، یک شخصیت قابل اعتمادی در قم بوده که ناقل میراث کوفه به قم است. دقت بکنید.

یعنی شأن موسی بن عمر این نیست که از امام (ع) شنیده که حالا بیاییم بحث بکنیم. از این که این طرفش قمی هستند و بزرگان قم، آن طرفش هم کوفی هستند و بزرگان کوفه، خوب دقت، چون این حجال فوق العاده جلیل القدر است. عبدالله بن محمد اسدی الحجال، حجال از حجل است احتمالا که کبک است، کبک حجل می‌گویند. حالا شاید کبک فروش بوده، مثلا پرنده می‌فروخته، یا چیز دیگری بوده، نمی‌دانم. المزخرف، مزخرف که از زخرفه است یعنی به اصطلاح همین که می‌گویند گچ کاری می‌کنند ساختمان‌ها را زینت می‌دهند، طلاکاری و البته زخرفه احتمالا طلاکاری باشد، احتمالا مطلق زینت‌هایی که با گچ می‌دهند، این چیزهایی که به سقف و در و دیوار می‌زنند با گچ درست می‌کنند. تزییناتی که یه در و دیوار زخرفه می‌گویند.

س: گچ بری

ج: گچ بری به قول ایشان. مثل زخرفة المساجد. شاید ایشان مثلا کارش این قسمت بوده است.

س: تذهیب کار نمی‌شود گفت؟

ج: احتمال دارد چون زخرفه معلوم نیست خصوص طلا باشد.

س: چون الان عربها استفاده می‌کنند برای تذهیب کتاب

ج: بله چرا مزخرف را می‌گویند. در بحث زخرفة المساجد اگر دقت بکنید عبارت شرح لمعه یک احتمال هست مراد طلاکاری مساجد

باشد، یک احتمال هم مراد مطلق زینت است. این ناظر به این که کلمه زخرفه به کدام یکی.

.....

به هر حال و نجاشی راجع به ایشان می گوید ثقة ثقة. ایشان را توثیق کرده و مرد بزرگواری است، حجال خیلی بزرگوار است. جای بحث در بزرگواری ایشان نیست. وقتی روایات موسی بن عمر را البته آقایان اگر بتوانند به کتب غیر اربعه نگاه بکنند، حالا دیگر چون دستگاه هست، من دیگر چون دستگاه نبود با همین کتاب معجم آقای خویی، این طرف روایات بزرگان قم هستند، یعنی راوی از ایشان، آن طرف روایات بزرگان کوفه هستند، یعنی مروی عنه، خب این دیگر نمی خواهد که ما دنبال عدم استثنا بگردیم. نمی خواهد مثلا بگوییم آقا مجهول است یا چون نجاشی توثیق نکرده، بگوییم مجهول است مثلا. یا توقف بکنیم بگوییم سند ضعیف است. و عرض کردیم مسئله انتقال میراث از قم از زمان تقریبا حضرت رضا(ع) شروع شده است. سال ۲۰۰؛ چون میراث های ما تولیدش در کوفه است. از کوفه به قم آمده است. و چهره هایی هستند که کارهای مهمی را در این جهت انجام دادند. یعنی مسئله انتقال.

آن را که الان من می فهمم این است که ایشان یکی از کسانی است که ناقل میراث های بزرگان کوفه به بزرگان قم است. فکر هم می کنم عدم استثناء ابن الولید هم مال همین است. دقت فرمودید؟ من همیشه می گفتم که این منهج مشایخی زیر مجموعه منهج فهرستی است. یعنی مرحوم ابن الولید وقتی می بیند که می آید نوادر الحکمه از حجال توسط موسی بن عمر نقل می کند، از آن طرف هم کتاب حجال را دیده، آشنایی دارد، فهمیده درست نقل کرده است. این عدم استثناء هم در حقیقت این است. آن روح مطلب، آن ریشه اساسی این است که ما فهمیدیم. این معنای فهرستی، طریق فهرستی ما هم این است.

مراد این دنبال این نگردیم که راجع به موسی بن عمر گفته شده ثقة یا گفته نشده

س: یعنی این را فوق توثیق می دانید؟

ج: بله، احسنت. خوب شد معلوم می شود مبانی سابق ما.

ما وقتی راجع به کسی گفته شده شیخ من شیوخ اصحابنا این را فوق توثیق می دانیم.

س: پس ابراهیم بن هاشم را هم همین جور شما درستش می کنید؟

ج: ابراهیم بن هاشم هم قبول کردیم. بله، بلاشکال. اما اینکه ابراهیم بن هاشم آیا تنقیح هم کرده، فقط این روشن نیست. و الا ابراهیم

بن هاشم قبول کردیم. قطعا ابراهیم بن هاشم اجل شأن از موسی بن عمر است. چون معظم آثار قم مال ابراهیم بن هاشم است.

.....
پس بنابراین به ذهن ما می آید که موسی بن عمر هر که باشد، این طبقه اش برای ما کاملاً واضح است. میراث های کوفه را به قم آورده، من جمله نوادر الحکمه هم از ایشان گرفته. ابن الولید هم استثناء نکرده است. من به نظرم نقل کلینی و عدم استثناء ابن ولید مرجعش یکی است که این آقا درست نقل کرده است.

مثل اینکه فرض کنید مثلاً بگویید نسخه ای که از وسائل در لبنان چاپ شده، خوب بگویید بله آقا نسخه صحیحی است. آن نسخه ای که فرض کنید مثلاً مال عین الدوله است، مثلاً بعضی مشکلات را دارد. کارشان این بوده. من به ذهنم می آید که روایت مورد اعتماد بوده و لذا این روایت را می شود الان قبول کرد. مشکل ندارد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین